



شاهنامه فردوسی هویت کوه نوردی ایران

داستان‌های حماسی و کوه‌پیمایی‌های کیومرث، فراتک، فریدون،
سام، زال زر، رستم و داستان فرود ناکام پسر سیاوش و جریره

پژوهش و گزینش: داوود محمدی‌فر

زال زر
داوود محمدی‌فر
اسطوره‌ی ایران

شاهنامه فردوسی هویت کوه نوردی ایران

داستان‌های حماسی و کوه‌پیمائی‌های کیومرث، فرانک، فریدون،
سام، زال زر، رستم و داستان فرود ناکام پسر سیاوش و جَریره

پژوهش و گزینش:

داوود محمدی‌فر

سرشناسه	: محمدی‌فر، داود، ۱۳۱۱ -
عنوان و نام پدیدآور	: شاهنامه‌ی فردوسی هویت کوهنوردی ایران: داستان‌های حماسی و کوه‌پیمایی‌های کیومرث، فرانک، فریدون، سام، زال‌زر، رستم و داستان فرود ناکام پسر سیاوش و جریره/ پژوهش و گزینش داود محمدی‌فر. تهران: سبزان، ۱۳۹۶.
مشخصات نشر	: ۲۵۶ ص.
مشخصات ظاهری	: 978-600-117-380-6
شابک	: فیبا
وضعیت فهرست نویسی	: داستان‌های حماسی و کوه‌پیمایی‌های کیومرث، فرانک، فریدون، سام، زال‌زر، رستم و داستان فرود ناکام پسر سیاوش و جریره.
عنوان دیگر	: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹ - ۴۱۶ ق. شاهنامه - کوهنوردی
موضوع	: Ferdowsi, Abolqasem. Shahnameh -- Mountaineering
موضوع	: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹ - ۴۱۶ ق. شاهنامه -- کوه‌ها
موضوع	: Ferdowsi, Abolqasem. Shahnameh -- Mountains
موضوع	: Mountaineering in literature
موضوع	: Mountains in literature
موضوع	: Persian poetry -- 10th century
موضوع	: شعر فارسی -- قرن ۴ق.
موضوع	: شعر فارسی -- قرن ۴ق. -- تاریخ و نقد
	: Persian poetry -- 10th century -- History and criticism
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۶ م ۹۶/۴۹۷ PIR
رده بندی دیویی	: ۸۱۶/۲۱
شماره‌ی کتابشناسی ملی	: ۵۰۶۱۶۵۴



انتشارات سبزان

میدان فردوسی - خیابان فرصت - ساختمان ۵۴ تلفن: ۸۸۳۱۹۵۵۸-۸۸۸۴۷۰۴۴

شاهنامه‌ی فردوسی

هویت کوهنوردی ایران

پژوهش و گزینش: داوود محمدی‌فر

در پژوهش، تهیه و تنظیم این دفتر از کتاب شاهنامه‌ی امیرکبیر سال ۲۵۲۷ چاپ پنجم نیز استفاده شده است.

روی جلد: کاری از سرکار علی‌ه بانو ثریا صابری

ناشر: سبزان

حروف‌چینی، طراحی و لیتوگرافی: واحد فنی سبزان

۸۸۳۱۹۵۵۷ - ۸۸۳۴۸۹۹۱

نوبت چاپ: دوم - آذر ۱۳۹۷

تیراژ: ۳۰۰ جلد

قیمت: ۳۵,۰۰۰ تومان

چاپ و صحافی: معراج

فروش اینترنتی از طریق سایت‌آی‌آی کتاب www.iiketab.com

ISBN: 978-600-117-380-6

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۱۷-۳۸۰-۶

فهرست

۵	سرود ای ایران
۷	رمز ماندگاری سرود ای ایران
۱۱	بنام خداوند جان و خرد
۱۷	حکیم ابوالقاسم فردوسی
۲۳	شاهنامه‌ی فردوسی هویت کوه‌نوردی ایران
۲۹	کیومرث شاه کوهستان
۳۱	شاه فریدون اسطوره‌ی کوه‌پیما
۵۳	زال، البرزکوه و سیمرغ
۷۹	رستم قهرمان ملی ایران
۸۳	رستم قهرمان ملی ایران، پهلوان نخست شاهنامه
۸۷	رستم و کوه سپند
۹۳	آوردن رستم کیقباد را از البرزکوه
۹۹	کیکاووس، هفت خوان رستم و غار دیو سفید
۱۰۷	داستان فرود، پسر سیاوش
۱۲۷	گرفتار شدن افراسیاب به دست هوم پهلوان ایرانی در غاری بر فراز تیغ‌کوه
۱۳۱	رفتن ایرانیان به کوه همامون
۱۳۵	رفتن کیخسرو به کوه و ناپدید شدن در برف
۱۳۹	سرگذشت رستم با کُک کوه‌زاد
۱۵۵	کوه‌نامه‌ی فردوسی
۱۵۹	کوه و خورشید
۱۶۱	کوه و ماه
۱۶۲	کوه و غار
۱۶۵	کوه و برف

کوه‌های شاهنامه.....	۱۶۷
کوه اسپروز.....	۱۶۷
کوه البرز.....	۱۶۷
کوه بیستون.....	۱۷۰
کوه دماوند.....	۱۷۱
کوه دوک.....	۱۷۱
کوه رادکوه.....	۱۷۱
کوه زاو.....	۱۷۲
سپدکوه.....	۱۷۲
کوه سپند.....	۱۷۲
کوه سقیلا.....	۱۷۳
کوه شنگان.....	۱۷۳
کوه شهد.....	۱۷۴
کوه قارن.....	۱۷۴
کوه قاف.....	۱۷۴
کوه قلو.....	۱۷۴
کوه گنابُد.....	۱۷۴
کوه گنگ.....	۱۷۵
کوه هماون.....	۱۷۵
کوه هند.....	۱۷۶
کوه، لشکرکشی، کوه‌نوردی و نظامی‌گری.....	۱۷۷
برخی امثال و ترکیب‌های کوه با کلمات دیگر در شاهنامه.....	۱۷۹
کوه‌نوردی در شاهنامه.....	۱۸۲
ابیات منتخب، ۱۱۲۴ بیت از اشعار برگزیده‌ی شاهنامه، که با کوه، غار، برف و دیگر کلمات همراه است.....	۱۸۹
واژه‌نامه.....	۲۴۷

ای ایران ای مرز پر کهر
دور از تو اندیشی بدن
ای دشمن از سنگ خارای من آهنگم
مهر تو چون شد پیشه ام
در راه تو کی از رشی دارین جان ما
سنگ کو بهت درو گوهر است
مهرت از دل که برون کنم
ناگرددش جهان دور آسمان پست
مهر تو چون شد پیشه ام

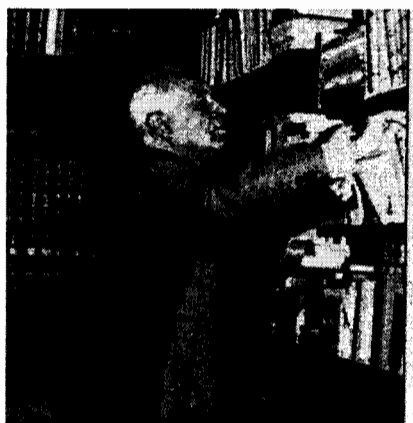
دور از تو کی از رشی دارین جان ما
ایران ای خرم بهشت من
مگر آتش بارد به سکرم
از آب و خاک مهر تو، سر نشسته کلم
مهر تو چون شد پیشه ام
در راه تو کی از رشی دارین جان ما
پاینده باد، خاک ایران ما
روشن از تو سر نوشت من
جز مهرت در دل نروم
مهر اگر برون رود کل شودم
دور از تو نیست اندیشه ام
پاینده باد، خاک ایران ما



بی‌سج بروم در این سال سی
عجم زنده کردم بدین پارسی

رمز ماندگاری سرود ای ایران

نگارش: دکتر جواد وهاب‌زاده



دکتر حسین گل‌گلاب در کتابخانه شخصی‌اش

حدود ساعت ۹:۳۰ صبح روز جمعه ۱۲ فروردین ۱۳۸۴ (روز جمهوری اسلامی)، شبکه‌ی اول تلویزیون در برنامه‌ی کودک خود، گروهی دختر و پسر خردسال دبستانی را که ملبس به لباس یونیفورم خوش رنگی بودند، نشان می‌داد که در کنار هم به صف ایستاده و با شور و شوق زیاد، سرود جاودانه‌ی «ای ایران، ای مرز پر گوهر» را اجرا می‌کردند. مشاهده‌ی این صحنه، برای من، بسیار خاطره‌انگیز بود.

چرا که عقبه‌ی زمان را به بیش از نیم‌قرن پیش می‌برد. به دوران تحصیل در کلاس اول و دوم ابتدایی که هر روز عصر قبل از ترک مدرسه، همراه با همه‌ی دانش‌آموزان یونیفورم‌پوش، در صف‌های طولانی ایستاده و همین سرود را با خوشحالی فراوان از این که بالاخره پنج ساعت درس روزانه را که با دعای صبحگاهی شروع کرده بودیم، به پایان رسانده و حالا آماده‌ی رفتن به آغوش خانواده هستیم، به صورت دسته‌جمعی می‌خواندیم و سپس به سوی خانه‌های خود پر می‌زدیم! (یاد باد آن روزگاران یاد باد). من تصور می‌کنم همه‌ی ایرانیان با شنیدن این سرود شورانگیز، احساس خوبی پیدا می‌کنند. احساس غرور ملی، وطن‌پرستی، هویت ملی ... و چه بسا که خود نیز آن را پیش خود زمزمه می‌کنند.

حال پرسشی که مطرح می‌شود، این است که چرا از بین آن همه سرودهای ساخته و پرداخته شده در نظام سابق، تنها این سرود توانسته همچنان به حیات خود ادامه دهد و پس از گذشت ۷۳ سال که از آفرینش آن می‌گذرد، هنوز هم در ذهن و زبان همه‌ی ایرانیان، با هر سلیقه و گرایشی که دارند، جاری است؟

این سرود، در نظام کنونی نیز در رادیو و تلویزیون پخش می‌شود و به نظر می‌رسد که تا ایران پابرجاست، سرود ای ایران نیز در میان مردم ما زنده خواهد ماند و با آن نام استاد دکتر حسین گل‌گلاب، سراینده‌ی این سرود نیز در اذهان خواهد ماند.

مرحوم دکتر گل گلاب (۱۳۶۵-۱۲۷۴)، استاد گیاه‌شناسی راقم این سطور، در سال ۱۳۴۲ در سال اول دانشکده‌ی پزشکی دانشگاه تهران بود که کلاس درسشان لطف خاصی داشت. چون علاوه بر درس رسمی، از خاطرات خود نیز سخن می‌گفت.

خاطرات محصلی و معلمی خود در دارالفنون، از باغ جلالیه که بعداً دانشگاه تهران در آن قد برافراشته بود، از عضویت در فرهنگستان دوره‌ی رضا شاه و دیگر خاطراتش از جمله خلق سرود «ای ایران» که ثمره‌ی انس او با دنیای شعر و موسیقی بود.

شرح این خاطره‌ی اخیر، یعنی چگونگی ایجاد سرود «ای ایران، ای مرز پر گوهر» که من از زبان خود استاد شنیده‌ام، در واقع تاریخچه و رمز جاودانگی سرود را بر خوانندگان گرمی روشن می‌کند. استادم چنین می‌گفت که:

«در سال ۱۳۲۳ که ارتش متفقین، کشور ما را اشغال کرده بود، در بعدازظهر یک روز تابستانی، در یکی از خیابان‌های تهران، شاهد رفتار ناشایست و توهین‌آمیز سربازان اشغالگر با دختران و زنان ایرانی بودم که دل هر ایرانی میهن‌پرستی را می‌آزرد.

متأثر از این منظره، به دیدن دوست هنرمندم آقای روح‌الله خالقی (۱۳۴۴-۱۲۸۵) آهنگساز معروف رفتم. او وقتی آثار ناراحتی و عصبانیت را در چهره‌ام دید و پس از پرس‌وجو علت آن را دریافت، گفت: حالا بیا کاری برای ایران انجام دهیم. گفتم چه کاری از دست ما برمی‌آید؟ گفت: سرودی برای ایران می‌سازیم. یک سرود ملی و میهنی ماندگار.

شب وقتی به خانه رسیدم، شروع به سرودن شعر «ای ایران، ای مرز پر گوهر» کردم و طولی نکشید که آهنگ آن نیز توسط آقای خالقی ساخته شد و با صدای دلنشین و گیرای غلامحسین بنان (۱۳۶۴-۱۲۹۰) به اجرا درآمد و مورد توجه اصحاب هنر قرار گرفت.

با این حال، مدتی مانع پخش آن از رادیو شدند تا این که در یک مراسم رسمی که با عده‌ای از دانشگاهیان به کاخ گلستان رفته بودیم؛ محمدرضا شاه وقتی به من رسید، اظهار داشت: «شنیدم سرود خوبی ساخته‌اید، ولی اسم شاه را در آن نیاورده‌اید!»

در پاسخ گفتم: «وقتی درباره‌ی ایران سخن می‌گوییم، شامل حال شاه هم که یکی از افراد این کشور هستند می‌شود.»

شاه تأملی کرد و حرف مرا تأیید کرد و از سال ۱۳۲۴ ممانعت پخش آن برطرف شد.

البته بعدها معلوم شد که عده‌ای متملق و چاپلوس به شاه گفته بودند که گل گلاب هیچ اسمی از شاهنشاه در سرود نیاورده و خود آنها هم مانع پخش آن شده بودند.

بله، با کمی تأمل در گفته‌های استاد، راز و رمز ماندگاری این سرود ارزشمند که مسلماً خود استاد هم در موقع سرودنش بر آن راز و رمز واقف بوده‌اند، معلوم می‌شود و آن خودداری ایشان از گذاشتن تاریخ مصرف بر سروده‌ی خود بود؛ یعنی نیاوردن نام شاه در آن.

باری، به گواهی تاریخ هم، اشعار و سروده‌های قائم به اشخاص یا نظام‌های سیاسی، ثبات و دوام چندانی نداشته‌اند.

در خاتمه به عنوان حسن ختام، حدیث آفرینش سرود ای ایران را که شاعر ترانه‌سرای معاصر زنده‌یاد اسمعیل نواب صفا به صورت زیبایی در قالب شعر در آورده‌اند، به حضور خوانندگان گرامی تقدیم می‌کنم:

جنگ دوم بود و ایران در گداز	اجنبی در میهن ما ترک‌تاز
جغد ویرانی و مرگ آوازخوان	سرزمین، ویران و ایران ناتوان
گل گلاب ما از این غم در عذاب	چاره‌جوی و چاره‌خواه و چاره‌یاب
گفت دردش را به استادی مهین	با هنر همدوش و با دانش قرین
اوستاد اوستادان، خالقی	طالب ایران به حد عاشقی
چون طبیبی درد را بشناختند	پس سرودی جاودانی ساختند
گفت ایران چیست؟ مرزی پر گهر	خاک پاکش، چشمه‌ی ذوق و هنر
در رهش ارزش ندارد جان ما	تا ابد پاینده باد ایران ما

ضمیمه‌ی ادبی هنری روزنامه‌ی اطلاعات شماره‌ی

۱۳۹۶/۰۴/۲۷ - ۲۶۷۷۰



فریدون



ضحاک ماردوش

بنام خداوند جان و خرد

هشت سال پیش که کتاب کوهنامه‌ی فردوسی را انتشار دادم، در این فکر نبودم و ندانستم که شاهنامه‌ی فردوسی می‌تواند هویت‌ساز ورزش کوه‌نوردی ایران معرفی شود. در این چند ساله کتاب‌هایی دیگر منتشر کردم، همه از جنس کوه در عین حال کوهنامه را باز چند بار ورق زدم، از این که پیرامون کوه، فردوسی این همه ندا سر داده است به خود آدم و دوباره برای خود و شما خواندم.

ببالید کوه آب‌ها بردمید.

سر تخت و بختش برآمد زکوه

من این را برم سوی البرز کوه

پرستنده را جایگه کرد کوه

سپاهی و شهری به کردار کوه

همی راند او را به کوه اندرون

یکی مرد دینی در آن کوه بود

زالبرز کوه اندر آمد به دشت

به کوه دماوند و کردش به بند

و نگاه کنیم به داستان‌های حماسی کوه‌پیمایی‌های کیومرث، فرانک، فریدون، سام، زال زر، رستم و داستان پرماجرایی فرود ناکام پسر سیاوش و بخوانیم و گوش فرا دهیم به ۱۱۲۴ بیت سروده‌های کوه‌واره‌ی فردوسی، و داوری کنیم که شاهنامه هویت ملی کوه‌نوردی ایران هست یا نه؟

۱۱۲۴ بیت سروده‌ای که هنوز پس از گذشت یک هزار سال، آدمی را به وجد می‌آورد، به دنیایی تازه می‌برد و به تفکری نو و می‌دارد.

سروده‌هایی تمام از جنس کوه و خورشید و ماه و غار و دشت و طبیعت، لشکری و سپاهی‌گری و مبارزه و تن‌آوری، که هر کس با هر نوع پیشه و کار و هر گونه اندیشه‌ای از آن بی‌بهره نخواهد ماند، به ویژه کوه‌نوردان، طبیعت‌گردان و اهل هر رشته از ورزش‌های دیگر به خصوص ورزشکاران باستانی.

۱۱۲۴ بیت منظوماتی همچون سروده‌های زیرین، که بی‌شک در آثار هیچ‌یک از سرایندگان ایران و جهان، پیرامون کوه و کوهستان در دنیای کهن و روزگار امروز پیشینه ندارد.

چو از چشم، خورشید شد ناپدید شب تیره بر کوه لشکر کشید

ز ناگاه گردی در آمد ز دشت که کوه و در و غار از او تیره گشت

تو گفתי جهان یکسر از آهن است و یا کوه البرز در جوشن است

به نیروی پیل و به بالا هیون به زهره چو شیر که بیستون

ز کوه گنابد برون شد سپاه بشد روشنایی ز خورشید و ماه

و گر تیغ تو هست سندان شکاف سنانم بدرد دل کوه قاف

سیاهی شب چون به پایان رسید سپیده‌دم از کوه سر بر کشید

بزرگیش باکوه پیوسته باد دل بدسگالان او خسته باد

یکی برگزین جایگاه نبرد به دشت و در و کوه با من بگرد

ارزش کار سترگ و یگانه‌ی فردوسی بسیار فراوان‌تر از گنجایش این کوچک است، که بتوانم حق مطلب را ادا کنم، زیرا که پس از آن همه بلا، تاخت و تاز و کُشت و کشتار داعشانه‌ی اعراب تازیستان در کشورمان در صدر اسلام، دانستن زبان عرب به اجبار جا افتاد و نوشتن به خط آن سبب افتخار بود، تا آن‌جا که دستور زبانشان توسط ایرانیان نگارش یافت، ایرانیان را عرب می‌پنداشتند و آثارشان از مفاخر عرب به شمار می‌رفت، در اوج جا افتادن این فرهنگ نابه‌جا و غیرملی، این فردوسی سنت‌شکاف و صف‌شکن بود، که به زبان مادری ما زندگی دوباره بخشید و با شاهنامه، فارسی‌نویسی و ملی‌گرایی را به میان مرد کشاند و بر بدن ایران و ایرانی جانی تازه دمید.

و ایمان داشته باشیم که شاهنامه به حق هویت ملی کوه نوردی ما است و بدانیم جامعه‌ی کوه‌نوردی کشور یک بدهی بزرگ دارد به فردوسی بزرگ، که باید کوشش کنیم تا به نیکی بدهی خویش را پرداخت و از تعبیر «این‌اثیر، در المثل‌السائر» که از شاهنامه بنام قرآن قوم ایرانی یاد نموده است تکریم نمائیم.

از آن‌جا که هم کوه‌نامه‌ی فردوسی یافت نمی‌شود و هم نوشتاری تازه به عنوان شاهنامه، هویت ملی کوه‌نوردی ایران بر آن افزوده می‌گردد بر آن شدم تا هر دو را یکجا در کتابی جدید عرضه بدارم. امید که گامی نوین فرا راه پژوهشگران کوه‌نویس قرار بگیرد و همگان توان آن را داشته باشیم تا با احترام نسبت به فردوسی بزرگ ادای دین بنمائیم.

شاهنامه دایرة‌المعارف بزرگ فرهنگ ایران است. شاهنامه را باید از نو خواند. پس از هزار سال باز هم باید اساطیرش را ستود، دوباره و چند باره زنده نمود و از گفتار و کردارشان درس آموخت. از ادوار کهن تا به امروز در تاریخ دیرپای سرزمین ایران، بی‌شک هیچ کتابی نیست که همتای شاهنامه‌ی فردوسی در هویت ملی مان این‌چنین اثر گذار بوده باشد، به ویژه این که تا کنون در ورزش کوه‌نوردی کشور پای شاهنامه به میان کشیده نشده و جای کوه‌پیمایان اسطوره در ورزش فراگیر کوه‌نوردی ایران خالی بوده است.

من خواستم زنگی را به صدا در آورم، موضوع را پیش کشیدم تا آوای اساطیر کوه‌پیمای وطن را به گوش امروز یان برسانم، تا همان‌طور که خود را می‌شناسیم هویت ملی کوه‌نوردی خویش را نیز بشناسیم و از شناسنامه‌ی واقعی کوه‌نوردی کشورمان آگاه گردیم.

من تلاش نمودم تا بخشی از دین جامعه‌ی کوه‌نوردی ایران را به فردوسی بزرگ و شاهنامه‌ی بی‌مانندش ادا کنم، کار خود را کردم، چه کنم که بیش از این در توان نداشتم؟ باید که بزرگان اهل داستان‌سرایی و کوه‌نوردان اهل نویسندگی و کتابت، پای پیش گذارند، ناتوانی‌های این کوچک را جبران و کمبودها را تلافی کنند و همچنین سخنوران در همایش‌ها و آئین‌های کوه‌نوردی نیز ادای دین بنمایند. در حقیقت اسطوره‌های کوه‌پیمایان در جامعه‌ی کوه‌نوردی کشور مورد ستم قرار گرفته‌اند، تا آن‌جا که من آگاهم، از پناهگاه‌های گرداگرد قله‌ی دماوند، مرکز بزرگ کوه‌پیمایان اسطوره‌ای البرز کوه، تنها پناهگاه

سیمرغ^۱، نامی شاهنامه‌ای دارد، در همین‌جا باید یادآور شوم دیگر پناهگاه‌ها نیز باید بنام‌های شاهنامه‌ای همچون، زال، سام، فرانک، فریدون و دیگر اسطوره‌های شاهنامه تغییر یابد و با رواج شاهنامه‌خوانی در همایش‌های کوهنوردی و مناسبت‌های شاهنامه‌ای، از فردوسی و پهلوانان اسطوره‌اش تجلیل به عمل آید. سروده‌های فردوسی بخش‌های بسیار مهمی از شناسنامه و کوه‌پیمائی‌های پیش از تاریخ کشورمان را به تصویر کشیده و برخی از جشن‌های شادی‌آفرینی که از روزگاران ایران کهن به یادگار باقی مانده است، به یقین در رابطه با کوه‌پیمائی‌های جاودانان اسطوره‌ای ایران شکل گرفته است. جشن مهرگان منسوبست به پیروزی فریدون، فرزند کوهستان بر ضحاک ماردوش.

فریدون چو شد بر جهان کامکار	بدو شاد شد گردش روزگار
به روز خجسته سر مهر ماه	به سر برنهاد آن کیانی کلاه
زمانه بی‌اندوه گشت از بدی	گرفتند هر کس ره ایزدی
دل از داوری‌ها پرداختند	به آئین یکی جشن نو ساختند
نشستند فرزندگان شادکام	گرفتند هر یک ز یاقوت جام
می روشن و چهره‌ی شاه‌نو	جهان گشت روشن سر ماه نو
بفرمود تا آتش افروختند	همه عنبر و زعفران سوختند
پرستیدن مهرگان دین اوست	تن‌آسائی و خوردن آئین اوست
کنون یادگار است ازو ماه‌مهر	بکوش و به رنج ایچ منمای چهر
و را بُد جهان سالیان پنج صد	نیفکند یک روز بنیاد بد

و جشن سده منسوبست به هوشنگ پیشدادی کاشف آتش.

یکی روز شاه جهان سوی کوه	گذر کرد با چند کس همگروه
پدید آمد از دور چیزی دراز	سیه رنگ و تیره‌تن و تیز تاز
دو چشم از بر سر چو دو چشمه خون	زدود زبانش جهان تیره‌گون
نگه کرد هوشنگ باهوش سنگ	گرفت یکی سنگ و شد پیش جنگ

۱. پناهگاه سیمرغ در جبهه‌ی غربی قله‌ی دماوند به همت کوهنوردان کانون کوهنوردان تهران، دیگر علاقه‌مندان و تلاش مستمر استاد بهمن شهوندی، و بزرگانی همچون زنده‌یادان مهدی سلطانی، حسن اکرامی و استادان، عزیز خلج، حیدر نادی، حمید قیدی و محسن اکرامی سامان گرفت و گشایش یافت و نام سیمرغ نیز از سوی نگارنده پیشنهاد شد که همگان موافقت کردند و اینک مورد استفاده‌ی کوهنوردان سراسر کشور قرار دارد. نکته‌ی دیگر این که استاد حیدر نادی مربی پیشکسوت کوهنوردی کشور، برای پیش‌برد کار و بنای پناهگاه در سال‌های ۱۳۷۳ و ۷۴ با متجاوز از شش ماه شب‌مانی در محل پناهگاه، پیشینه‌ی طولانی‌ترین شب‌مانی در تاریخ کوهنوردی ایران را در چنین ارتفاعی از خود به یادگار باقی گذاشته است.

به زور کیانی بیازید دست	جهانسوز مار از جهانجو بجست
برآمد به سنگ گران سنگ خورد	هم آن و هم این سنگ بشکست خورد
فروغی پدید آمد از هر دو سنگ	دل سنگ گشت از فروغ آذرنگ
نشد مار کشته و لیکن ز راز	پدید آمد آتش از آن سنگ باز
هر آن کس که بر سنگ آهن زدی	ازو روشنائی پدید آمدی
جهاندار پیش جهان آفرین	نیایش همی کرد و خواند آفرین
که او را فروغی چنین هدیه داد	همین آتش آن گاه قبله نهاد
بگفتا فروغ است این ایزدی	پرستید باید اگر بخردی
شب آمد برافروخت آتش چو کوه	همان شاه درگرد او با گروه
یکی جشن کرد آن شب و باده خورد	سده نام آن جشن فرخنده کرد
ز هوشنگ ماند این سده یادگار	بسی باد چون او دگر شهریار
کز آباد کردن جهان شاد کرد	جهانی به نیکی از او یاد کرد

در ایران باستان به مناسبت های مختلف همیشه جشن و شادمانی بر اندوه و پریشان حالی چیرگی داشته و مردم بیشتر در شادکامی و خرمی به سر می بردند، امروزه اما گاه جشن هایی همچون روز تولد، روز مادر، روز پدر و دیگر شادمانی های نیاکانمان را به مظاهر غربزدگی تعبیر و بر خواست و سلیقه ی شخصی، اسامی این چنین جشن های پرنشاط را دگرگون و با غم و اندوه جایگزین کرده اند. شاهنامه را ورق بزنیم، سزارین، مادر رستم، رودابه را به دستور سیمرغ مرور کنیم و همراه با فردوسی در جشن تولد رستم شرکت داشته باشیم.

بیامد یکی موبد چیره دست	مَر آن ماهرخ را به می کرد مست
شکافید بی رنج پهلوی ماه	بتابید مَر بچه را سر ز راه
چنان بی گزندش برون آورید	که کس در جهان این شگفتی ندید
بر او زر و گوهر برافشانند	آبر کردگار آفرین خواندند
یکی جشن کردند در گلستان	ز زابلستان تا به کابلستان
همه دست پر باده و نای بود	به هر کنج صد مجلس آرای بود
به کابل درون گشت مهرباب شاد	به مژده به درویش دینار داد
به زابلستان از کران تا کران	نشسته به هر جای رامشگران
پس آن پیکر رستم شیرخوار	ببردند نزدیک سام سوار
و زان پس فرستاده را پیش خواست	درم ریخت تا با سرش گشت راست

نظاره شدند اندر آن جشنگاه	بیاراست جشنی که خورشید و ماه
بیاراست ایوان چو چشم خروس	به شادی در آمد ز درگاه کوس
همه شهر سگسار و مازندران	بفرمود آئین کران تا کران
به خواهندگان بر درم برفشاند	می آورد و رامشگران را بخواند

دوستان کوه‌نورد، نازنین هم‌نوردان:

همان‌طور که این شاهکار حماسی را سند هویت ملی و افتخار خود می‌دانیم، تلاش کنیم تا به همان ترتیب سند افتخار و هویت کوه‌نوردی نیز بدانیم و آن را بهتر و بیشتر معرفی کنیم.

گروهی در شب‌های سرد و طولانی زمستان، جمعی در نقالی قهوه‌خانه‌ها و گاه صدا و سیما، ورزشکارانی در گود زورخانه، هنرمندانی در تابلوهای نقاشی از پهلوانی‌های افسانه‌ای، ادیبان گران‌قدری در نگارش کتاب‌ها و داستان‌ها و گروه‌های ایلانی (مانند بختیاری‌ها) در چادرگاه ایل، به شاهنامه عشق می‌ورزند و آن را می‌ستایند، اما با این همه سروده‌های شوق برانگیز و داستان‌های زیبای کوه‌پیمایی، عشق‌ورزی و طبیعت‌گرایی، جای شاهنامه‌خوانی در کوه‌نوردی، این ورزش فراگیر و مورد علاقه‌ی همگانی خالی است.

عزیزان من، جوانان کوه‌نورد:

شاهنامه داستان‌های بی‌سروته سریال‌های تلویزیونی و شهرزاد قصه‌گوی آخر شب‌ها نیست، شاهنامه داستان حسین کرد و امیر ارسلان پای بخاری و شومینه نمی‌باشد. سفارش می‌کنم شاهنامه را بخوانیم، با راه و رسم آن آشنا شویم، آموزه‌های آن را در زندگی مدنظر قرار دهیم و به دیگران نیز بیاموزیم، رستم باشیم و پهلوانی کنیم، زال باشیم و عشق‌ورزی کنیم، سیمرغ باشیم و مشکل‌گشایی نمائیم، فرانک باشیم و مدیریت کنیم و سرانجام این که جوانمرد باشیم و اهل مروت و فریدون زمانه‌ی خویشتن.

داوود محمدی‌فر

بیا تا جهان را به بد نسپریم	به کوشش همه دست نیکی بریم
نباشد همی نیک و بد پایدار	همان به که نیکی بود یادگار
فریدون فرخ فرشته نبود	ز مُشک و ز عنبر سرشته نبود
به داد و دهش یافت این نیکوئی	تو داد و دهش کن فریدون توئی
فریدون ز کاری که کرد ایزدی	نخستین جهان را بُشُست از بدی
چنینیم یکسر که و مه همه	تو خواهی شبان باش خواهی رمه

حکیم ابوالقاسم فردوسی

فردوسی، شهرت و تخلص، ابوالقاسم منصور ابن حسن (حکیم ابوالقاسم فردوسی) تولد ۳۲۹ هجری قمری فوت ۴۱۱ تا ۴۱۶ هجری قمری، شاعر بزرگ و حماسه‌سرای چیره‌دست ایران، سراینده‌ی شاهنامه، درباره‌ی سال تولد و وفات وی اطلاعات دقیق و موثقی در دست نیست و از بعضی اشارات او در ضمن شاهنامه می‌توان به حدس دریافت که وی در حدود سال ۳۲۹ یا ۳۳۰ هجری قمری متولد شده است. زادگاه وی ده‌باژ (یا فاژ) از دهات طابریان طوس بوده، و در قدیمی‌ترین مأخذ موجود در باب حیات وی (چهار مقاله‌ی عروضی) به این نکته تصریح شده است، او از خاندان دهقانان و از ایرانیان اصیل عصر خویش بوده، و دلبستگی وی به آفرینش شاهنامه برخاسته از این پیوند روحی و تربیت خانوادگی اوست، زیرا در روزگار وی، خاندان‌های دهقانان کوشش بسیاری داشتند تا سنت‌ها و مآثر نژادی خود را در برابر ارزش‌های جدیدی که اسلام به محیط زندگی ایشان آورده بود حفظ کنند.

فردوسی چنان که از اشارات او در شاهنامه بر می‌آید، و نیز به قراین خارجی که از وضع زندگی طبقه‌ی دهقانان در آن عصر در دست است، زندگانی مرفه و آسوده‌ای داشته، و به قول نظامی عروضی، شوکتی تمام داشت، چنان که به دخل آن ضیاع از امثال خود بی‌نیاز بود، ولی بر اثر گذشت زمان و صرف سرمایه‌ی خویش در راه اتمام شاهنامه، و از طرف دیگر ضعف عمومی وضع زندگی طبقه‌ی دهقانان، که در طول زمان از موقعیت باستانی خویش تنزل کرده به صورت افرادی کم بضاعت در می‌آمدند در اواخر عمر تنگدست بوده است، و این نکته از چند جای شاهنامه به خوبی دانسته می‌شود، و نیز دانسته می‌شود که این تنگدستی شدید بوده است، زیرا از نوع آرزوهائی که در این ایام دارد به خوبی می‌توان به مجال تنگ زندگانی او پی برد.

از چند و چون تحصیلات و آگاهی او از علوم روزگارش اطلاع دقیقی در دست نیست، اما از خلال شاهنامه به نیکی دانسته می‌شود که وی بر ادب عرب و فلسفه‌ی عصر خویش تسلط داشته، و برای جویندگان، اندیشه‌های فلسفی و ژرف در شاهنامه کم نیست، شاید به حدس و تقریب بتوان گفت که وی مستقیم و یا غیرمستقیم، از بلاغت یونانی آگاهی‌هایی داشته و این نکته از قیاس شاهنامه با متون مشابه آن از نظر فن صحنه‌آرایی به خوبی دانسته می‌شود، اگرچه مجموعه‌ی این آگاهی‌ها ممکن است نتیجه‌ی شناخت ذوقی و قریحه‌ی تابناک فردوسی نیز باشد.

فردوسی، چنان که از خلال شاهنامه و قراین خارجی دانسته می‌شود، سراسر عمر در وطن خویش طوس اقامت داشته، و جز یکی دو بار سفر نرفته است. سفرهائی افسانه‌ای در تذکرها به او نسبت داده‌اند که پذیرفتن آن‌ها دشوار است، اما احتمال این که پس از ختم شاهنامه، خود آن را به غزنین نزد محمود برده باشد امری است که، اگرچه مسلم نیست، دلیل قاطعی در رد آن نداریم، به هر حال در شاهنامه هیچ اشارتی به سفر غزنین او نیامده است.

فردوسی در سرودن شاهنامه، گذشته از روح وطن‌خواهی و احساسات میهنی، کمابیش مشوقانی داشته است، او خود از چند تن به نام یاد کرده که ایشان به نحوی در تشویق او کوشیده‌اند، یکی از آنان که بیش از همه مورد ستایش اوست، کسی است از اشراف و فرمانروایان آن عهد که فردوسی صفاتش را برمی‌شمارد، اما به تصریح نام او را نمی‌گوید. همچنین از، حی قتیب (Hoyayye eqotab) از آزادگان آن عهد یاد می‌کند که او را تشویق و یاری کرده است.

افسانه‌ای که تذکره‌نویسان قرون بعد پرداخته‌اند، مبنی بر این که محمود غزنوی در جستجوی کسی بود که به نظم داستان‌های باستانی بپردازد و سرانجام فردوسی را نامزد این کار کرد، چیزی است که قراین تاریخی آن را نقض می‌کند، زیرا فردوسی به تصریح تمام، تاریخ آغاز شاهنامه را به سالیانی می‌رساند که محمود هنوز به سلطنت نرسیده بوده است، گذشته از این که طبیعت خاص و خصوصیات نژادی محمود و رفتاری که در تاریخ از او سراغ داریم، همه قراینی است که نشان می‌دهد وی نمی‌توانسته است مشوق اصلی چنین کاری باشد، اما بی‌گمان، فردوسی در پایان کار هنگامی که مشوقان اصلی او به طرق مختلف از میان رفته‌اند، و خود در آخر عمر احساس نیازمندی مالی داشته و نیز به سبب آوازه‌ی تبلیغات محمود (که در این راه مردی هوشیار و فرصت‌طلب بوده است) که به طوس رسیده است، و فردوسی آواز این دهل را از دور شنیده، بدین فکر افتاده است که این اثر خود را بنام محمود کند، تا هم از این راه آسایشی در زندگی آخر عمر بیابد، و هم از رهگذر نام محمود و نفوذ وی، نشر کتابش با توفیق بیشتر همراه باشد و از گزند حوادث در امان بماند.

وقتی که فردوسی شاهنامه را نزد محمود فرستاد، یا به احتمالی خود به غزنین برد، محمود رفتاری آن چنان که شایسته‌ی رنج عظیم فردوسی باشد با او نکرد، بلکه با سردی و بی‌اعتنائی خویش او را آزرده، گذشته از خصوصیات نژادی و اخلاقی محمود، عوامل خارجی نیز چنین می‌خواستند و فردوسی خود از حاسدانی که در نزد شاه کار او را تباہ کردند به صراحت سخن گفته است. بی‌گمان شیعی بودن فردوسی و گرایش او به اعتزال نیز از عوامل این محرومیت بوده است، فردوسی پس از این جریان، عمر درازی نیافته و زندگی را بدرود گفته است. در بعضی روایات آورده‌اند که محمود در پایان کار از رفتار خویش پشیمان شد، و خواست دل فردوسی را به دست آورد و از این روی، صله ای را که در آغاز می‌باید به او می‌داد در آن هنگام به طوس فرستاد، و رسیدن صله مصادف بود با هنگامی که شاعر درگذشته بود، از فرزندان فردوسی، پس از مرگ وی فقط از دختری نام برده‌اند، و فردوسی خود در شاهنامه از مرگ پسر ۳۷ ساله اش، که در ۶۵ سالگی شاعر در گذشته یاد می‌کند.

از نظر ارتباط فردوسی با شاعران و ادیبان عصر وی اطلاعی در دست نیست. واز بعضی قراین دانسته می‌شود که در روزگار حیاتش عامه‌ی مردم، خصوصاً متعصبان مذهب، حسن نظری درباره‌ی او نداشته اند، پس از مرگ، فردوسی را بر دروازه‌ی رزان طوس درباغی که ملک او بوده، به خاک سپردند و مزار وی پس از مرگش مورد توجه مردم بوده وبا همه‌ی حوادث روزگار، تا قرن اخیر آثاری از آن بر جای مانده است. در سال ۱۳۵۳ هجری قمری عمارتی بر سر گور او ساختند، که در سال ۱۳۴۷ هجری شمسی انجمن آثار ملی بار دیگر آن ساختمان را از نو بنیاد کرد.

فردوسی مانند اغلب بزرگان ادب و علم، پس از مرگ در هاله‌ای از افسانه فرو رفته و در طول تاریخ اهمیت کارش آشکار تر شده است. چنان که از داوری مؤلف چهار مقاله، یک قرن پس از مرگ او، این نکته به خوبی دانسته می‌شود، و از تعبیر ابن اثیر (در المثل السائر) که شاهنامه را قرآن قوم ایرانی می‌شمارد، به خوبی می‌توان دریافت که در آغاز قرن هفتم هجری قمری در نواحی غیر فارسی زبان نیز شهرتی به کمال داشته است.

فردوسی بی‌هیچ گمان بزرگترین حماسه سرای ایران است، و تسلط او در آرایش صحنه‌ها، گزینش کلمات، ترکیب استادانه‌ی اجرای جمله، و ارائه‌ی تصاویر متناسب با موضوع و صور حسی خیال، که اغلب از عناصر انتزاعی و قراردادی را در آن راه نیست، در حدی است که با دیگر استادان این شیوه قابل قیاس نمی‌باشد، و در زندگی بخشیدن به قهرمانان داستان و دقیق شدن در زوایای روحی هر کدام، چنان چیره دست و تواناست که خواننده‌ی آگاه بی‌اختیار دچار شگفتی می‌شود.

علاوه بر شاهنامه آثار پراکنده‌ای، از رباعی و غزل و قطعه بدو منسوب است، که هیچ کدام از آن‌ها را به قطع نمی‌توان از آن او دانست، قرن‌ها منظومه‌ی یوسف و زلیخا را بدو نسبت می‌دادند، که بارها به نام او چاپ شده است، اما تحقیقات بعضی از ادبای معاصر نشان داده است، که این منظومه از فردوسی نیست.

فردوسی ثانی: شهرت ملا محمد علی طوسی بعد از سال ۱۱۶۰ هجری قمری، شاعر فارسی زبان معاصر نادر شاه افشار، و سراینده شاهنامه (یا شهنشاهنامه ی) نادری، خود را از نژاد حکیم ابوالقاسم فردوسی می‌دانسته و به همین سبب عنوان فردوسی ثانی یافته است، وی از سال ۱۱۴۱ هجری قمری در سلک ملازمان نادر شاه و ملتزم رکاب او بوده، و نادر او را مأمور نظم فتوحات خویش کرده بوده است، اثر فتوحات نادر را در مثنوی‌ئی بر وزن شاهنامه‌ی فردوسی به نظم در آورده، که با داستان مرگ نادر خاتمه می‌یابد، شاهنامه‌ی نادری دارای شعری بسیار متوسط است، اما از نظر نکات تاریخی فوایدی دارد. (دایرةالمعارف فارسی، به سرپرستی غلامحسین مصاحب، جلد دوم بخش اول سال ۱۳۸۰ خورشیدی)

پی نوشت:

۱- سعیدی سیرجانی در کتاب ضحاک مار دوش، چاپ پنجم، نشر پیکان، تهران سال ۱۳۸۱ صفحه‌ی

۴۲ و ۴۴ پیرامون صله‌ی سلطان محمود غزنوی چنین نگاشته است: